

## تکمله ای بر کتاب: (حبیب الله کی بود، عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؟)

### تذکر انقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی

#### قسمت پنجم

#### قتل و غارت مردم هزاره و قزلباش کابل، زنده سوختن ویا مُتله کردن اسیران:

کاتب، از ظلم و ستم سقاویان در حق مردم قزلباش و هزاره های کابل، حکایات دلخراشی دارد. علت آن ظاهراً این بود که هر دو قوم شیعه اثنی عشری و دریک نظام جاهلانه و متعصب چون سقاوی بسیار آسیب پذیر بودند. مردم قزلباش بخاطری که بیشتر افراد مشروطه خواه و امانیست را در جمع خود داشتند و اکثریت شان قلباً مخالف سقاویان بودند و هزاره هاهم بطور عموم از امان الله خان حمایت میکردند و حاضر نبودند تابعیت سقاویان را بپذیرند. پسر سقاوی برای انتقام کشی از ایشان، دنبال بهانه میگشت تا آنها را مورد قتل و غارت و تجاوز قرار دهد. کاتب هزاره که این ظلم و تجاوز و چپاول سقاویان را به چشم سر دیده و با جسم و جان خود لمس کرده است. از صدور فرمانهای قتل عام مردم قزلباش و هزاره کابل، حکایت میکند و مینویسد:

روز پنجم ثور ۱۳۰۸ ش/مطابق ۲۵ اپریل، باردیگر حبیب الله کلکانی «حکم تاراج مال و منال عموم مردم قزلباش کابل و قتل هزاره باشنده شهر کابل را به امضاء و فتوای ملا ها، صادر فرمود، [مگر] سیدحسین خان این حکم فجیعت آور را مسترد و منع فرمود. و سخنان چندی از سوء خاتمت و وخامت این کار رانده، دلایل نیکو در رد آن اقامه کرد.»<sup>۱</sup>

در عین حال حضرت شوربازار گل آقا مجددی، که یک پیر و مرشد بزرگ زمان خود بشمار میرفت، و از نفوذ روحانیت خود در ازیا انداختن رژیم امانی استفاده نموده بود، فتوایی مبنی بر قتل عام هزاره های مقیم کابل صادر نمود. کاتب مینویسد: «حضرت شوربازار در تاریخ پنجم ثور / ۲۵ اپریل فتوای مبنی بر قتل تمام هزاره های که در کابل زندگی میکردند صادر نمود. بسیاری از این هزاره ها از پنجاه شصت سال قبل در کابل تولد یافته بودند و زندگی میکردند. مگر سیدحسین (وزیر حربیه رژیم) این فتوا را با قهر رد کرد و گفت: وقتی که ما با امان الله می جنگیدیم و او بر تخت پادشاهی نشسته بود، با آنکه صدها هزاران کوهستانی در کابل زندگی میکردند، مگر یک نفر کوهستانی از طرف او به جرم کوهستانی بودن کشته نشد و نه زندانی گردید.

فیض محمدکاتب می افزاید: این حضرت که خود را مسلمان و مرشد بزرگ میگوید، همواره به اینگونه تحریکات دست میزند. من نمیدانم که وی آیا این آیه کریمه: «لاتزر و ازرة و زر اخری» را در قرآن شریف خوانده یا نخوانده است؟! [مفهوم آیه مذکور اینست که هرکس در آخرت، مسنول اعمال خود است و هیچ بنده بار دیگری را بدوش نمی برد.] یک چنین مسلمانی را خداوند به دوزخ اندازد که اینقدر نمیداند که خون هزاران مسلمان حنفی مذهب بزمین ریخته و خون هزاران دیگر اکنون به زمین ریخته میشود و اینها تمام خون مردم هم مذهب خودش استند، هزاران خانه چپاول میشوند و برناموس صدها زن و دختر نابالغ تجاوز صورت میگیرد، و اینها تمام به علت ناهمی و تعصب وی صورت گرفته و میگیرد. من یقین دارم که خداوند سزای او را میدهد و یکجا با دشمنان دین به دوزخ فرستاده خواهد شد.»<sup>۲</sup>

۱- فیض محمدکاتب، تذکر انقلاب، ص ۱۵۸

۲- فیض محمدکاتب، تذکر انقلاب، ص ۱۵۹

به نظر می آید که قتل قزلباش و هزاره برای پسر سقو از نوشیدن آب هم آسان تر بوده است. چرا که دو روز قبل، در سوم ثور/۲۳ اپریل؛ اعلان تکفیر هزاره ها، برای امضا به شورای علمای حنفی مذهب سقوی سپرده شده بود، اما این شورا از خوف در گرفتن جنگ مذهبی و خون ریزی نشر آن را امضا نکرده « متفکانه رأی دادند که فجایع و قبايح و ذمايم افغان و اعمال امير عبدالرحمن خان و امير حبيب الله خان و امان الله خان را ... یک یک درج اعلان کرده برای خود مردم هزاره بفرستند تا از هواخواهی و یاری ومددگاری امان الله خان دست کشیده، معاون و نصیر او نشوند، زیرا که از او به جز جور و اعتساف[بیداد] عدل و انصاف ندیده اند. ولی هزاره با این [تبلیغات فریب نخورده] دست از مخالفت حبيب الله و معاونت امان الله خان برنداشته گفتند: شیرم بدرد به سگم نازکند.... قرب(۹۰۰) نه هزار نفر لشکر هزاره از راه افتادن در به فراز سلسله کوه پمقان(پغمان) وشکر دره بر شده، به عزم حمله بر چاریکار و کوهدامن قرار گرفته، آماده و استوار نشستند که از چار جانب چون: غوربند و کوه خوردکابل و وردک و میدان و چار آسیا و موسی و بینی حصار و بتخاک و کوه خوردکابل در یک روز برکابل و کوهدامن و کوهستان هجوم آور شوند تا هرکه را خداوند یار باشد، اختر طالع قرین اقبال و مددگار آید.»<sup>۳</sup>

کاتب مینویسد: حمیدالله برادر و نایب السلطنه حبيب الله درنهم و دهم سرطان ۱۳۰۸ ش/اول و دوم جولای، که از جنگ با مردم هزاره به رهبری فتح محمدخان در ناحیه جوقول مغلوب و منهزم شده بود و تلفات زیادی اعم از سپاه و توپخانه و جبه خانه داده بود، در مراجعت خود به کابل «اهالی سرچشمه را که قبلاً به حکومت سقاو منقاد شده بودند، بدون تفکیک تاجیک از هزاره، تمام دارایی مردم را غارت و تمام گله های مواسی مردم را چپاول نمود و سپاه او حتی دروازه های خانه را از بیخ کنند و ابادیها را خراب ساختند. و به ارزش یک ونیم میلیون روپیه پول مال وهستی مردم را غارت نمودند. حمیدالله به تعداد ۳۴ نفر مرد و ۴۰ نفر از زنان محل را اسیر کرده باخود بکابل آورد و گرسنه و تشنه حبس و توقیف کرد. چون لقب خادم دین رسول الله بر خود نهاده بود، از اسراء آب و نان را قطع نمود.»<sup>۴</sup>

به قول کاتب: حمیدالله در شب بازگشت خودبه کابل، بار دیگر امر قتل عام قزلباش را از برادر خود گرفت، زیرا او مکتوبی را به امیر سقاوی نشان داد که از بکس کرنیل خیرمحمد مقتول در سرچشمه بدست آورده بود، و آن از سوی اهالی چهاردهی و پغمان وارغنده ولوگر و میدان بنام مردم هزاره نوشته شده بود که در جنگ با پسر سقو خود داری و استواری و پایداری نموده، در وقت حمله برکابل ایشان را یار و مددگار خود دانند<sup>۵</sup>. و همچنان پیام نورالدین قزلباش(رنیس هینت بیعت خواهی از مردم هزاره) که مطلبی بمنظور ترساندن مردم هزاره نوشته بود، بدست آمد، حمیدالله «جنگ هزاره ها وانهزام خود را حمل بر دسیسه نورالدین و اتباع او کرده، اجازت قتل عام و کنیز و غلام ساختن عیال و اطفال قوم قزلباش و غرت مال و متاع شان را از آن دزد سنگدل لایعقل حاصل کرد و به ساعت یک پس از ظهر ۸۰۰ تن از دزدان خون خوار خلق آزار را که هر یکی خوک را ماتست با خود برداشته، از راه بازار سرچوک و باغبان کوچه روی ضلالت به سوی چنداول نهاد. و چون پانهاد بازار سه دکان بیرون و متصل به در وازه چنداول گشت، دزدان تبعه و مسلح خود را امر ایستادن و حراست کردن همه ابواب چنداول نموده، گفت که احدی از مرد و زن و طفل و رضیع و شیخ فانی را راه بیرون شدن ندهند تا همه مقتول و اسیر گردیده، کسی جان به سلامت نبرد. و از دست اسارت نجات نیابد و این حکم را داده، خواست داخل چنداول شود و دست به قتل و غارت گشاید.»<sup>۶</sup>

در همین فرصت، ناگاه خواجه تاج الدین رنیس بلدی که نسبت به دیگر سقویان کمتر بد بود، پیدا شد و جریان را از حمیدالله پرسید و حمیدالله مکتوبی را به او نشان داد، که براساس آن حکم قتل عام قزلباشان گرفته شده بود. رنیس بلدی مکتوب را خواند و وقتی تاریخ مکتوب را دید، گفت این مکتوب در اوایل ماه ثور، بمنظور ترساندن مردم هزاره، و به نفع حکومت ما از سوی یک عده نامعلوم مردم چنداول نوشته شده و برای نورالدین فرستاده شده، ولی جنگ شما با مردم هزاره در اخیر ماه جوزا یعنی دوماه بعد رخ داده و هیچ ربطی به این مکتوب ندارد، بهتر است به عساکر خود هدایت بدهید تا محل را ترک کنند، و داخل محله چنداول نشوند، و بعد حمیدالله را با خود به

<sup>۳</sup>- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۵۵-۱۵۶

<sup>۴</sup>- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۲۸۹

<sup>۵</sup>- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۲۸۸

<sup>۶</sup>- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۲۹۰

دفتر خود که نزدیک چنداول بود، برد. حمیدالله برای آنکه خشم خود را فرونشاند، به ۲۰ تن از افراد خود دستور داد تا هینت بیعت خواهی از مردم هزاره را (که نورالدین قزلباش، رئیس آن هینت و فیض محمدکاتب نیز عضوان هینت بود)، آنقدر لت و کوب کنند تا بمیرند. و بنابرین مولف تذکرات انقلاب نیز مورد ضرب و شتم قرار گرفت که از اثر آن ضربات دیگر توان حرکت و راه رفتن از وی سلب گردید.<sup>۷</sup>

کاتب مینویسد که در تاریخ ۱۱ سرطان ۳/ اپریل، «حمیدالله سقا زاده که از عقل و دانش پیاده و دین و ایمان را بریاد غرور و پندار داده در جهالت و ضلالت آزاد بود و راه تکبر و پندار و فسق و فحشاء می پیمود، آهنگ تکرار جنگ با دلیران هزاره کرد. در حدود جوقول که در روز قبل بدون حائل و مانعی رسیده و از دست عده ای قلیلی از جنگجویان هزاره زهر مغلوبیت و هزیمت چشیده در دل کینه داشت، رسید... دست به غارت مال و منال و دواب ایشان گشوده، به آتش زدن و سوختن قلاع و آبادیهای شان پرداخت. ناگهان جمعی از هزاره که از وصول او در آنجا آگاه گشته بودند، حمله کرده از چهارطرف حمیدالله و اردویش را به زیر تیرباران تفنگ گرفته، عرصه را چنان بر او تنگ کردند که دست ستیز را فراموش و جاده گریز را گم کرد. و از ۸۴ تن دزد و آنانی که در روز گذشته نورالدین و میراقا و نگرانده را از ضرب چوب خسته بودند، چهار نفر گریخته جان بسلامت کشیدند، دیگران همه کشته گشته، و تلفات و خسارات زیاد از مال و جان عسکر خود داده... خود حمیدالله هنگام شام سگ آسا با دست و پای چون روباه به خزیدن خود را از حرب کشیده و اعظم دزد میدانی او را بر پشت از بی راه برداشته درحالی که دست هایش تا مرفق و پاهایش تا زانو از خزیدن پر خار و خراشیده و خون آلود گردیده آماسیده بود به راه در بوغا در سرچشمه به موترش رسانیده از آنجا شباشب گریخته در شهر آمد. و ماجری [را] به سالار دزدان و پیشوای بی دینان که به دسیسه لقب خادم دین رسول الله نهاده و در حقیقت و نفس الامر هادم آن بود، بازداشت.»<sup>۸</sup>

در اینجا نمونه وار، پاسخ صادقانه و مردانه یک مرد اسیر هزاره را به پسر سقا بشنویم که با چی ایمان راسخی از امان الله خان دفاع میکند و از مرگ نمی هراسد. کاتب مینویسد که در ۶ اسد/ ۲۸ جولای «دوتن از هزاره ها که یکی از سادات سنگلاخ بود و برای آوردن گاو و غله در هزاره رفته بود، در راه مراجعت به دست سقانیان افتاده هردو تن را در کابل اسیر آوردند. سید که از افراد رعیت سقانی بود و در جنگ شرکت نداشت، رها گردیده، هزاره را پسر سقا از در استنطاق نزد خود خواسته حالت جمعیت هزاره و استعداد سامان حرب و عزم ایشان را از در مقاتلت پرسید. و تخویف و تحذیر کرد که [اگر] راست نگفتی ... به قتلت میرسانم. او گفت: اگر معلومات داشته باشی یا نداشته باشی، دروغ نخواهم گفت؛ زیرا که دروغ بدترین گناهان و منشاء جمیع مفاسد است. و از کشتن نیز پاک ندارم. اینکه کمر بسته و به جنگ برخاسته ام، هلاک خود را یقین دانسته، زندگی را که غیر از اطاعت خدا و رسول باشد، بهره تبعه شیطان لعین می پندارم. و این مرگ را که از راه حفاظت مال و عیال و ننگ و عار قومی و حمایت حکومت مستحقة اسلامی و حراست وطن و مولد و مسکن عاید حالم گردد، شرف خود می شمارم.

و پسر سقا گفت که: پس چرا با من که پادشاه اسلام و زمام مهمان مملکت اسلامی را در کف اقتدار دارم، مخالفت ورزیده، قبول اطاعت نمی کنید؟ او گفت: پادشاه اسلام اعلیحضرت امان الله خان است و او را ملاها به اعتراض جاهلانه تکفیر کرده و حال آنکه هیچ یک از مسایل کفریه که به او نسبت دادند در شریعت سید المرسلین موجب ارتداد نمی شود. و او که مجبور به خلع خود گردیده ترک امارت گفت، در دین اسلام خلع اجباری استوار نیست. و هزاره برای این می جنگد که کابل را فتح کرده، او را به ذریعة تلگراف پس خواسته... بر تخت امارتش منصوب دارند... و پسر سقا گفت: پس هزاره که وعده بیعت داده و میدهند، از اینکه توگفتی بیعت نخواهند کرد؟ او گفت: هرگز بیعت نمیکنند و چشم انتظاریه محمدنادر دارند. پسر سقا از راستگونی او امر توقیف کرده از قتلش درگذشت.»<sup>۹</sup> تقریباً دو هفته بعد از حوادث فوق الذکر، در تاریخ ۲۵ جولای «یک نفر ملا نمایی از قوم اندر [غزنی] که پسر سقا او را تعلیم کرده بود، در هنگام گرد آمدن و ازدحام مردم در مسجد جامع پل خستی برای ادای نماز جمعه، ... به منبر برشده و آیات و احادیثی بلا موقع و مورد خوانده، زبان به جواز بل به وجوب قتل و غارت و اسارت شیعه گشود. و حضار که از پسر سقا و عدم دیانت و فسق و فحشای ... [تبعه او] بیزار و فتح و ظفر هزاره را خواستار بودند، آن

<sup>۷</sup> - فیض محمدکاتب، تذکرات انقلاب، ص ۲۹۱ - ۲۹۳

<sup>۸</sup> - فیض محمدکاتب، تذکرات انقلاب، ص ۲۹۵ - ۲۹۶

<sup>۹</sup> - فیض محمدکاتب، تذکرات انقلاب، ص ۳۳۴ - ۳۳۵

ملای جاهل را در زیر تشنیع [زشت گفتن] و نکوهش گرفته، نطق او منتج خلاف پندار پسر سقاء شد. و خواجه تاج الدین رئیس بلدیه حال دگرگون و مخالف خیال سالار اهل ضلالت و شقا دیده، فوراً نژ پسر سقاء شده، امر توقیف او را حاصل کرد.<sup>۱۰</sup>»

کاتب در ادامه موضوع یاد آور میشود که : تاج الدین رئیس بلدیه به بزرگان قزلباش وعده سپرده بود که ملای مذکور را در حضور بزرگان قزلباش، تعزیر و تشهیر می نماید. «در تاریخ پنجم اسد/۲۷ جولای، عده ای از مردم قزلباش درخانه نگارنده ( فیض محمدکاتب) که پشت و پهلوی از ضربه ولتمه [لطمه، سیلی خوردن] پسر سقا بر بستر ناتوانی می سود، آمده از روی مشورت گفتند و اظهار کردند که: به تازگی حکم کفر شیعه را نوشته و دیروز به امضای ۱۲۰ نفر ملا رسانیده که عموم اهل سنت و جماعت را به نام غزا و جهاد به قتل و غارت و اسارت هزاره برانگیزند. پس دراین صورت ممکن است که ایشان را در ریاست بلدیه مورد زجر و زحمتی کنند و نظر به این خیالات و توهمات از نگارنده درخواست نمودند که چه بگویند؟ نگارنده به ایشان یاد داد که قرار قول ابوحنیفه که می گوید: «نحن لا تکفراً احداً من اهل قبله» و مسئله اتفایه عموم مذاهب اسلامیه که «کل من قال لا اله الا الله محمد رسول الله فهو مسلم بالاتفاق»، بگویند که کسی که [کلیمه گو و] مقبول الشهادت باشد، چگونه اطلاق کفر بر او توان کرد؟ و ایشان گفتن این مسایل را از خوف عذر آورده و گفتند: «ترا به دولی نشانیده می بریم که جواب بگویند.» و نگارنده که توان حرکت نداشت به ایشان معاتبانه گفت: «ای قوم نادان بی غیرت، کتاب خود سنی ها را برده نمیتوانید، پس دراین مملکت چرا مقام کرده امرار حیات میکنید و مرا از بی غیرتی در چنین حالت تکلیف بردن و جواب گفتن می نمانید!»<sup>۱۱</sup>

سرانجام کاتب هزاره، دوکس بنام های شیخ محمدرضا و محمد صفدر را نزد قونسل سفارت ایران میفرستد تا به مشکل مردم شیعه رسیدگی کرده، آنها را از زیر ساطور سقاویان نجات دهد، و سفارت ایران این مشکل را حل می نماید.<sup>۱۲</sup>

### تشویق قبایل به کشتن و تصرف املاک هزاره :

وقتی که پسر سقاو از عدم اطاعت مردم هزاره و نیز از تلاش های محمدنادرخان و برادرانش برای متحد کردن اقوام جنوبی و مشرقی، خیلی مضطرب گردید، در روز (۱۷ سرطان ۱۳۰۸/۹ جولای) فرامین متحدالمالی به نام طوایف ملاخیل و سلیمانخیل و کاکر و تَرکی و اندر و علی خیل و دفتانی و خروتی و احمدزانی که بقول کاتب: «کمر به انقراض سلطنت و حکومت افغانی و معاونت و معاضدت سقایی ... مجهول الهویت مردود الحسب بسته، مملکت را خراب و ملت را دچار ذلت و اضطراب کرده، به ذریعه عرایض التماس قتل و غارت و اسارت هزاره و تملک مواطن و مساکن ایشان را درخواست نموده، ... ارقام و به مهر امارت فاسقاً خود امضا و ارسال و همه را تحریک حمله بر هزاره کرد.» کاتب یکی از این فرامین را چنین نقل میکند:

«عالیجاه محمدرحیم خان کاکری را واضح باد!

اسلام خواهی و خدمات شایان تحسین که از برای حکومت اسلامی خویش ابراز داشته بودید، ذریعه ختک خان برگد به حضور والا مبرهن گردید. به نسبت این رویه که برای حکومت متبوع خود نموده اید، این خادم دین محمدی صلعم از شما خرسند و رضامند می باشم. لهذا به فرمان هذا رضامندی خود را از شما، ابلاغ نموده، می خواهم که آتیاً خدمات برگزیده برای دین مبین نموده، رضامندی حضرت باری تعالی و رسول مقبول و این خادم دین را برای خود استحصال نمایید. شمایان به اتفاق قومی خود بالای مردم هزاره میروید که از اطاعت پادشاه اسلام گردن کشی نموده اند. هر قریه و ده شان را که تصرف کردید از خود شما اقوام است که ملک و مال شان را به شما به طور بخشش از حضور اعطا شده تا اجر دارین نصیب تان گردد. بعد از اختتام جهاد و فیصله هزاره به قرار لیاقت و خدمت تان به هر سرکرده قوم منصب و انعام داده میشود. مورخه غره صفر المظفر ۱۳۴۸. «<sup>۱۳</sup>.

<sup>۱۰</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۲۹

<sup>۱۱</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۳۲ - ۳۳۳

<sup>۱۲</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۳۳ - ۳۳۴

<sup>۱۳</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، صص ۳۰۵ - ۳۰۶

## مثله کردن اسیران :

حبیب الله پسر سقاء، « اسیران را زنده زنده قطعه قطعه کرده، و رؤس کشتگان را برخلاف آئین بشریت و شریعت حضرت خاتم مرتبت به آتش سوخته و برسرچوب زده، در بازارها گردش داده، و نیز به دار، به گوش سر بریده، میخ آهنین کوفته می آویختند. وهم اسراء را لای ولجن به رو مالیده، در بازارها تشهیر می کردند<sup>۱۴</sup>. ] و برای شان قرار هرواحدی نیم پاو نمک و نیم پاو آرد با هم آمیخته و پخته امر دادن [خوردن] کرد تا بمیرند. غذای شبانه روز شان همین باشد.<sup>۱۵</sup> ] اهالی اردوی امان الله خان، این افعال قبیحه را شنیده، اقدام در بریدن گوش و بینی کردند، زیرا فهمیدند که انسان بنده احسان است.»<sup>۱۶</sup>

در ذیل وقایع ۱۰ ثور/ ۳۰ اپریل، گفته میشود که در این روز ۳ سر و ۱۹ اسیر از هزاره شیخ علی که از جمله دو تن شیعه و دیگران سنی بودند، در کابل آورده، سرها را که به آتش سوخته بودند برسرچوب زده با اسیران در بازارها تشهیراً گردش کرده دادند تا مردم بدانند که سیاست [و خدمت به] دین اسلام چنین است!<sup>۱۷</sup>

و در حوادث روز ۱۱ ثور مطابق اول می ۱۹۲۹ گفته میشود: « امروز سه روز است که در لهوگرد جنگ با فشون ملی سمت جنوبی تحت رایت محمدنادرخان جاری و در شب روز گذشته ۶۰۰ نفر از قشون مغلوب و منهزم حبیب الله در کابل برگردیده، پنجاه تن زخمی نیز آوردند. و در این روز دو سر از کشته شدگان افراد قشون محمدنادر خان را در حالتی که آنها را در آتش سوخته بودند، برسرچوب که به دار نصب نموده، عبرت الانظار ساختند. و در شب این روز ۳۶ نفر مجروح از زخم برداشتگان عرض راه غزنین را که در محاربه روز سه شنبه برداشته بودند، در کابل آوردند. و مفرزات قشون حبیب الله که در سه جا هریک در شیخ آباد و تکیه و شش گاو علاقه شینز سنگر افراخته استحکام کرده بودند، از قشون امان الله خان هزیمت یافته تا دشت توپ و شیخ آباد عقب نشسته، پس پا شدند. و عده ای ۴۰۰۰ نفر از قشون او در موقعی پمبی و شیخ یاسین وردک از دست قشون هزاره و افغان امان الله خان مقتول و مجروح و اسیر و مفرور و مسلوب السلاح گردیده، عقب مفرزات قشون استحکامیه موضع تکیه و شش گاو بریده کشت، چنانچه ایشان محصورانه روز به شبدر و علف خوردن بسر برده نه پیش رفته و نه پس برگشته میتوانند.»<sup>۱۸</sup>

## سربریدن کودکان:

« وهم در این روز (اول می ۱۷ ثور) کوه دامنیان از زبان زین العابدین مدیر گمرک مرکز و عانله او در شهر آوازه انداختند که محمدنادرخان را غلام غوث خان پسر جان دادخان احمدزانی از نشر اعلان حبیب الله خان که از پیش رقم شده، به طمع انعام، نقض عهد و گرفتار کرده، فردا وارد کابل میکند. و در این روز قریه خوشی واقع لهوگرد را که شیعه مذهب اند و از دادن افراد قشون قومی سر باز زده بودند، قشون حبیب الله ایشان را قتل و غارت نموده، حتی اطفال شیرخواره را در حالت شیرمکیدن از پستان مادرش به تیر زده با مادرش یکجا کشتند. و اسیران پنج ساله و هفت سال را از قفا سر بریدند... و هم در این روز، خبر ورود لشکر هزاره در آهانگران و وصول امان الله خان در سه اب جلگای خوات وردک سمر و مشتهر گردیده، قشون حبیب الله در دشت توپ قوای امدادی خواستند.»<sup>۱۹</sup>

« از محاربه ای که در دشت توپ به روز چهارشنبه ۱۲ ثور مطابق ۲ می روی داده، عده ای از قشون حبیب بر علاوه مقتول و مجروح شدن دستگیر آمده. بینی های اسیران که قبل برین، به هر اسیریک پوند طلا یا سی و پنج روپیه داده و رها میکردند، [اکنون] با گوش های بریده رخصت مراجعت به کابل می دهند... اهالی اردوی امان الله خان، این افعال قبیحه را [از سقاویان دیده]، اقدام در بریدن بینی و گوش کردند.»<sup>۲۰</sup>

## قطع اشجار مثر مناطق غیر متبوع:

<sup>۱۴</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۰

<sup>۱۵</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۵

<sup>۱۶</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۰

<sup>۱۷</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۸

<sup>۱۸</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۸

<sup>۱۹</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۹

<sup>۲۰</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۰

یکی از حربه های دیگر سقاویان، قطع کردن اشجار مثمر منطقه مورد حمله شان بود. چون مردم تگاب اکثراً از قوم صافی و پشتون میباشند، با رویکار آمدن بچه سقا مخالفت ورزیدند و با حملات دسته جمعی خود، تلفات زیادی به قشون سقوی در کوهستان وارد کردند. پسر سقا و سید حسین وزیر حربیه سقوی، دل پرخونی از دست مردم وردک و هزاره غوربند واقوام تگاب داشتند، و میخواستند انتقام خود را با قطع اشجار و باغات مثمر مردم تگاب بگیرند. کاتب در ذیل حوادث روز بیستم اسد / ۱۱ اگست ۱۹۲۹ مینویسد که: «وهم در این روز قورخانه زیادی جانب سرچشمه و لهوگرد و کوهستان از خوف حمله هزاره و محمدنادرخان و مردم تگاب از کابل حمل و نقل داده شد. وهم اهالی شمالی را فرمان رفت که آره و تیشه و تبر برداشته، اشجار مثمر و غیر مثمر تگاب را که به تغلب تصرف کنند، قطع نمایند. و مردم تگاب از این امر نا صواب پرسقا، که برخلاف فرمایش حضرت رسول کرد، چنانچه آن حضرت لشکر اسلام واصحاب را تاکید بر عدم قطع اشجار و تلف نمودن مزارع و هلاک مردان پیر و زنان مسنه و اطفال کفار حربیه در غزوات می فرمود، و پرسقا عامل همه ممنوعات شد، حکم نمود. [مردم تگاب] در خوف افتاده از راه ایابت [نیابت داشتن] و اطاعت پیش آمده، قرآن ها را شفیع ساختند. و شمالیان اعتنا به قرآن نکرده، به قطع اشجار پرداخته، این خسارت از پیام دروغ اهالی مشرقی که تگابیان را به جنگ برانگیخته و عده آمدن خود را دادند، برای اهالی تگاب وارد آمد.»<sup>۲۱</sup>

### کیفر فراریان جنگ:

حبیب الله به قشون خود معاش نمیداد ولی از آنها میخواست تا بجنگند و معاش خود را از راه غارت و چپاول مردم تحت سلطه خویش بدست آرند. پرسقا و فراری جنگجویان جزای سخت میداد. وقتی یکی یا چند تن از افراد او از جنگ با مخالفین فرار میکردند، پرسقا، این افراد را خود با تفنگ میزد و می کشت و یا اینکه به چند تن از افراد خود وظیفه میداد تا در عقب جبهه جنگ مترصد باشند و هرکس که از میدان جنگ بخواهد فرار کند، همانجا هدف تیر هلاک قرار داده نابود کند.

کاتب گزارش میدهد: که روز چهارم اسد / ۲۶ جولای، هزاره های سرچشمه که چندین بار مورد تاراج سپاهیان سقوی قرار گرفته بودند، دست به قیام مسلحانه زدند و «وارد جلیز شدند و یک غند که هزار و سه صد نفر در شمار بودند از قشون سقانی تاب و توان مقاومت نیاورده، از جلیز پشت به جنگ داده از راه بیکتوت و پیمقان روی به فرار به سوی کوه دامن و خانه های [خود] نهادند. و از خوف هدف تیر تفنگ شدن در کابل نیامدند، زیرا عادت پسر سقا و ملک محسن والی بود که روی از محاذ حرب بر تافتگان را همواره آماج تیر هلاک می فرمود و از این رو، و هم از اینکه هفت ماه معاش سپاهی را نداده، ایشان رعیت را تاخته، امرار معاش می کردند، سنگری و کشوری، از حکومت ضاله و فاسقه سقانی به ستوه آمده متنفر شده بودند.»<sup>۲۲</sup>

ادامه دارد

<sup>۲۱</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۶۱  
<sup>۲۲</sup> - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۳۳۰-۳۳۱